

## تجارب انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه را زنده نگاه داریم!

بهرام رحمانی

bamdadpress@ownit.nu

### مقدمه

اوائل قرن بیستم در بحبوحه جنگ جهانی اول که سرمایه داران برای تقسیم جهان راه انداخته بودند و شهرها و روستاها را ویران و ساکنان آن ها را نابود می کردند، انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، انقلاب امید بود. امید به رهایی از جنگ و ستم و استثمار سرمایه داری. امید به برپایی دنیایی آزاد و برابر و انسانی.

اساسا انقلاب با فرمان و قرار و قطعنامه هیچ حزبی به وقوع نمی پیوندد و یا متوقف نمی شود؛ به قول لنین: «انقلاب وقتی می تواند صورت گیرد که توده های تحت ستم مایل و طبقه حاکمه قادر به ادامه وضع موجود نباشد.» و یا «هر انقلابی به معنای یک تحول ناگهانی و شدید در زندگی توده های عظیم مردم است. اگر موجبات چنین تحولی فراهم نشده باشد وقوع انقلاب حقیقی غیرممکن است. همان گونه که هر تحولی در زندگی یک فرد، بسی چیزها به او می آموزد و وادارش می سازد خیلی چیزها را ببیند و به چیزهایی پی ببرد، به همان گونه هم انقلاب در مدت کوتاهی پرمعناترین و گرانیهاترین درس ها را به تمام مردم می آموزد.»

لنین، تاکید دارد: «در دوران انقلاب میلیون ها و ده ها میلیون تن از مردم در هر هفته بیش از یک سال زندگی عادی و خواب آلود چیز می آموزند. زیرا هنگامی که تحول ناگهانی و شدید در زندگی تمامی مردم روی می دهد، با وضوح خاصی معلوم می شود که هر یک از طبقات مردم چه هدفی را تعقیب می کند، چه نیرویی دارد و با چه روش هایی عمل می کند...» (درس های انقلاب، لنین، ۶ سپتامبر ۱۹۱۷)

جنگ داخلی، قحطی و گرسنگی، دخالت های امپریالیستی از یک سو، و به حاشیه رانده شدن شوراهای کارگری و کمیته های کارخانه و مرگ لنین و تصفیه های شدید استالین در درون حزب و صنعتی کردن شتابان روسیه با فشار فزاینده به نیروی کار از سوی دیگر، به طور کلی مسیر انقلاب روسیه را تغییر داد و به لحاظ اقتصادی در مسیر سرمایه داری دولتی و به لحاظ سیاسی حاکمیت حزبی به جای حاکمیت طبقه کارگر.

در جایی که طبقه کارگر قدرت را در دست می گیرد بلافاصله این قدرت باید در خدمت سیاست و منافع طبقه کارگر قرار گیرد و دست به ریشه ها و مناسبات سرمایه داری ببرد. برای پایان دادن به ریشه های ستم کشی و استثمار طرح و برنامه داشته باشد. تولید و توزیع را سازمان دهی کند. به عنوان طبقه در قدرت در جهت انترناسیونالیسم پرولتری و انقلاب جهانی به یاری طبقه کارگر کشورهای دیگر بشتابد تا حکومت خود را تثبیت کند. اما در روسیه، چنین اقداماتی صورت نگرفت، در حالی که ملزومات اقتصادی و اجتماعی از سال های ۱۳۲۴ به بعد با خاتمه یافتن جنگ خارجی و داخلی و قحطی و گرسنگی در جامعه روسیه موجود بود.

لازم به تاکید است که امروز ما تجربه هفتاد سال حکومت شوروی را در مقابل خود داریم و با نقدها و بررسی ها و تبیین های مختلفی از انقلاب روسیه مواجه هستیم. با مراجعه به این تجربه رهنمودهای متفاوتی برای آینده خودمان در نظر می گیریم و صرفا وقایع نگاری تاریخی نمی کنیم. از این رو، نگاه به تجربه شوروی، صرفا تاریخ نگاری نبوده، بلکه اهمیت بررسی انقلاب روسیه و شکست آن حائز اهمیت است. به این ترتیب، در بررسی و نقد اوضاع مشخص انقلاب روسیه به این نتیجه برسیم که مثلا در انقلاب آبی ایران چه کارهایی ضروری است و باید خلع ید کامل از بورژوازی در اولویت شوراهای کارگری و حکومت کارگری قرار گیرد. آنچه که مسلم است قبل از انقلاب هم شوراهای کارگری و هم حزب پرولتری باید آماده باشند که آلترناتیو طبقاتی خود را برای اداره جامعه روشن کنند. بلشویک ها با هدف انقلاب اجتماعی و واژگونی سرمایه داری وارد انقلاب شدند، اما پس از پیروزی انقلاب، آمادگی لازم برای سازمان دهی تولید و اقتصادیات را نداشتند.

بلشویک ها خلع ید از بورژوازی را در یک پروسه انجام دادند، اما به پایان نرساندند. زیرا مضمون اقتصادی انقلاب پرولتری تا آوریل ۱۹۱۷، با انقلاب بورژوازی تفاوت نداشت.

لنین، که مدت زیادی در تبعید بود در ۱۶ آوریل ۱۹۱۷، مخفیانه به روسیه بازگشت. ورود لنین، برای حزب بلشویک و برای انقلاب اجتماعی اهمیت به سزایی داشت.

لنین، در تزه های آوریل مرحله انقلاب را تغییر داد، اما این بحث عمق و توسعه لازم را پیدا نکرد. از این رو، مضمون و محتوای اقتصادی پرولتریای روسیه در مقطع انقلاب ۱۹۱۷ هنوز روش نیست و به نوعی اقتصاد بورژوازی مورد توجه است.

تزه های آوریل لنین، برای انتقال از مرحله انقلاب دموکراسی بورژوازی به انقلاب کارگری سوسیالیستی، پیام و نقشه های روشنی داشت. در این تزه آمده است: «خصوصیت موقع کنونی در روسیه عبارت است از انتقال از نخستین مرحله انقلاب که در اثر کافی نبودن آگاهی و تشکل پرولتاریا قدرت به دست بورژوازی داده است. - به مرحله دوم آن که باید قدرت به دست پرولتاریا و فقیرترین قشرهای دهقانان داده شود.» و در جای دیگر: «به جمهوری پارلمانی که بازگشت به طرف آن نیست به شوراهای وکلای کارگران گامی به عقب است. - بلکه جمهوری شوراهای نمایندگان کارگران و مزدبگیران و دهقانان در سرتاسر کشور از پایین تا بالا... سرانجام لنین در تزه های آوریل، خواهان ایجاد انترناسیونال کمونیستی بود.

لنین، پس از ورود به روسیه در آوریل ۱۹۱۷، همچنین در اولین اقدام، سیاست حزب را شدیداً مورد نقد قرار داد و مشی تازه ای برای بلشویک ها تدوین کرد. او دولت موقت را «نوکر بورژوازی» خواند و حمایت از آن را خیانت به زحمتکشان نامید. به نظر لنین، کارگران باید مبارزه مستقلی شروع کنند، انقلاب بورژوازی را با انقلابی پرولتری تکمیل کنند و به سوی کسب انحصاری حاکمیت و تشکیل یک نظام سوسیالیستی پیش بروند.

در این دوره، کارگران و سربازان ناراضی در شهرهای گوناگون روسیه شورا (سوویت) ها را تشکیل داده بودند که فعالیت آزاد و علنی داشتند. آن ها خواهان تعمیق دستاوردهای انقلاب فوری بودند. رهنمود لنین برای بلشویک

ها در این مرحله عبارت بود که فعالیت خود را در شوراهای تعمیق بخشید تا از این طریق رهبری شوراهای را در دست گیرند و آن‌ها را برای قیام مسلحانه آماده سازند.

سرانجام در شامگاه ۲۴ اکتبر بلشویک‌ها در پتروگراد قیام مسلحانه اعلام کردند. «گارد‌های سرخ»، دسته‌های مسلح کارگران، سربازان و روشنفکران به پادگان‌ها و ادارات دولتی حمله بردند، مراکز حساس را به تصرف در آوردند و وزرای دولت موقت را در «کاخ زمستانی» دستگیر کردند.

به این ترتیب، هم‌زمان با برگزاری دومین کنگره سراسری شوراهای روسیه، قیام نیز آغاز گردید. حکومت موقت سقوط کرد. دومین کنگره شوراهای با اکثریت عظیمی به کسب قدرت توسط شوراهای کارگران و دهقانان رای داد. برای اولین بار در جهان، الگوی کمون پاریس برای برقراری حکومت کارگری در روسیه واقعیت پیدا کرد. پس از تصرف کاخ زمستانی، لنین گفت: «رفقای کارگر به خاطر داشته باشید که از این پس مدیریت دستگاه دولتی بر عهده خودتان خواهد بود. اگر خود شماها متحد نشده و تمام امورات دولت را در دستان خود نگیرید، هیچ‌کسی به شما کمک نخواهد کرد. از این پس شوراهای شما ارگان‌های قدرت دولتی هستند، ارگان‌های تمامی قدرت، ارگان‌های تصمیم‌گیری.»

در پاسخ به فراخوان لنین و بلشویک‌ها که شعار «تمام قدرت به شوراهای طرح‌کرده بودند»، کنگره سراسری شوراهای روسیه «همبستگی خود را با بلشویک‌ها اعلام کردند. شورای پتروگراد حاکمیت کشور را به «شورای کمیسرهای خلق»، به رهبری لنین واگذار کرد. لنین، در جلسه شورا نطقی هیجان‌انگیز ایراد کرد و به عنوان رئیس نخستین دولت سوسیالیستی جهان زمام امور را به دست گرفت. او هدف دولت تازه حکومت شوراهای «حاکمیت کارگران و دهقانان» و برپایی نظام سوسیالیستی در روسیه اعلام کرد.

لنین، بر خلاف برخی دیگر از رهبران بلشویک‌ها بر این باور بود که پیروزی سوسیالیسم در یک کشور امکان‌پذیر است. پرولتاریا وقتی قدرت را کسب می‌کند نه تنها می‌تواند آن را حفظ کند، بلکه باید فراتر رفته و از سرمایه‌داران سلب مالکیت کند و اقتصاد سوسیالیستی را سازمان دهد.

توجه به مسائل جهانی، انترناسیونالیسم و حکومت پرولتاریا از خصوصیات بارز حزب بلشویک بود. انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه، یک انقلاب عظیم کارگری سوسیالیستی بود که نگرانی سرمایه‌داری جهانی را به دنبال داشت. به همین دلیل حدود ۱۵ کشور امپریالیستی، روسیه انقلابی را با هدف کمک به سرمایه‌داران و ضدانقلابیون و شکستن انقلاب، در محاصره خود گرفتند و جنگ خارجی و داخلی علیه دولت انقلابی روسیه را شعله‌ور کردند. اما بلشویک‌ها و کارگران انقلابی، با تمام قدرت و با فداکاری‌ها و جان‌فشانی‌های بی‌نظیر در مقابل آن‌ها ایستادند و از انقلاب خود و دستاوردهای آن جانانه دفاع کردند. صدها هزار نفر در این راه، جان باختند و میلیون‌ها نفر نیز در معرض قحطی، گرسنگی و بیماری مسری قرار گرفتند؛ اما نگذاشتند در این دوره انقلابشان شکست بخورد.

لنین، طی سوء قصدی در سال ۱۹۱۸ به سختی زخمی شد، در دو سال آخر زندگی خود عملاً از هدایت حزب و کشور ناتوان بود. رهبری حزب به دست دو تن از یاران نزدیک او افتاد که نه تنها با هم دشمنی دیرینه‌ای داشتند، بلکه با برخی از سیاست‌های لنین نیز موافق نبودند: تروتسکی و استالین.

لنین، قبل از مرگ خود در نامه خطاب به نمایندگان سیزدهمین کنگره حزب کمونیست، برخی از اعضای کمیته مرکزی حزب، از جمله تروتسکی و استالین را شدیداً مورد نقد قرار داده بود. حتی وی از کنگره خواسته بود که درباره انتخاب دبیرکلی استالین تجدینظر کنند. او خواهان افزایش کمیته مرکزی و رهبری جمعی شده بود. بنابراین، لنین، نگران آینده شوروی بود.

اما پس از مرگ لنین، در ژانویه ۱۹۲۴، جوزف استالین جانشین او شد. او با تصفیه‌های شدید، تروتسکی و سایر رقبا را از سر راه خود برداشت. استالین، سیستمی را بنیان گذاشت که پایه و اساس آن را سرمایه‌داری دولتی و ناسیونالیسم روسی تشکیل می‌داد که به لحاظ اقتصادی و سیاسی با سوسیالیسم علمی مارکس و حتی سیاست‌های لنین در تضاد بود.

### روزشمار کوتاهی از ماه‌های پایانی انقلاب اکتبر

در ۸ مارس ۱۹۱۷، در حالی که نیکلا درگیر مسائل داخلی و خارجی جنگ بود، کارگران پتروگراد دست به اعتصاب زدند. در ۱۰ مارس ژنرال خابالوف (فرمانده پادگان پتروگراد) تلگرافی برای تزار فرستاد و به او اطلاع داد که بسیاری از کارگران کارخانه‌ها اعتصاب کرده‌اند.

تزار به او پاسخ داد: «جلوی بی‌نظمی را بگیرید... فوراً» خابالوف نیز دستور داد که به سوی «اعتشاش» کنندگان آتش بگشایند.

در ۱۲ مارس، بار دیگر دوما به دستور تزار منحل شد. در همان روز هنگ‌های نظامی شورشگر و کارگران، زندانیان سیاسی شهر را آزاد کردند. تظاهراتی در شهر برگزار شد. طولی نکشید که جمعیت کارگران و نظامیان به ۳۰ هزار نفر در شهر رسید. برخی شخصیت‌های انقلابی پتروگراد به طور خودجوش دور هم جمع شدند و مبادرت به ایجاد یک کمیته از رهبران اتحادیه‌های کارگری و... کردند. شوراهای کارگری تشکیل شدند.

در ۱۶ مارس ۱۹۱۷، سرانجام نیکلای استعفای خود را اعلام کرد و حکومت موقت آغاز به کار کرد. در مارس ۱۹۱۷، بسیاری از رهبران حزب بلشویک یا در خارج از روسیه و یا سبیری در تبعید بودند. در چنین شرایطی، لنین و بسیاری دیگر از یارانش از طریق کشور آلمان به وسیله قطار راهی پتروگراد شدند. در سپیده دم روز ۱۶ آوریل ۱۹۱۷، جمعیت زیادی در ایستگاه راه آهن فنلاند (مرز فنلاند و پتروگراد)، برای استقبال از لنین تجمع کرده بودند. کارگران، سربازان، ملوانان و نمایندگان سازمان‌های انقلابی که پرچم‌های سرخ را با خود حمل می‌کردند، اکثریت این جمعیت انبوه را تشکیل می‌دادند. لنین، نخستین کسی بود که از قطار پیاده شد. گروهی از کارگران به سرعت او را بردوش گرفتند و به داخل ایستگاه بردند. موج جمعیت از هر سو، برای دیدن لنین، به این ایستگاه هجوم می‌آورد و به انقلابیونی که از خارج بازگشته بودند، با صدای بلند خوش آمد می‌گفتند. رئیس شورای

پتروگراد نیز به دیدن لنین آمده بود، در آن جا خطاب به لنین چنین دید: «رفیق لنین، ما به نام شورای پتروگراد و انقلاب، ورود شما به روسیه را خوش آمد می گوئیم... ولی ما باور داریم که وظیفه اصلی دموکراسی انقلابی در زمان حاضر، دفاع از انقلاب ما در برابر هر نوع یورش از داخل و خارج است... امیدواریم که شما نیز در تلاش برای نیل به این هدف ما را یاری کنید.»

لنین، واکنش شدیدی نسبت به آن گرایش نشان داد که هم چنان فرزند نیکلای را به رسمیت می شناخت، اعلام کرد: «ما هیچ حمایتی از حکومت موقت نمی کنیم.»

بدین سان عملاً لنین و بلشویک ها، اولین جرقه انقلاب را زدند و در تمام مدت لنین و دیگر همزمانش در فکر طرحی برای سرنگونی دولت موقت بودند.

لنین مجدداً در ۱۹ ژوئیه با وضعیتی که پیش آمده بود مجبور به فرار شد و دوباره به فنلاند بازگشت. در اواخر سپتامبر ۱۹۱۷، لنین نامه ای برای کمیته مرکزی حزب بلشویک فرستاد و خواستار تدارک فوری بر پای یک قیام مسلحانه شد. او ضمن مقایسه اوضاع قبل و بعد از تشکیل دولت موقت تأکید کرد که قیام بلشویک ها این بار شکست نخواهد خورد: «موفقیت این قیام بلشویک ها اینک به دلایل زیر قابل تضمین است:

۱- ما می توانیم (اگر منتظر تشکیل کنگره شورا شویم) یک حمله ناگهانی را از سه نقطه آغاز کنیم، از پتروگراد، از مسکو و از ناوگان بالتیک.

۲- استفاده از شعارهایی که حمایت مردم ما را تضمین کند نظیر: مرگ بر حکومتی که دهقانان مخالف مالکان را سرکوب می کند.

۳- ما دارای یک اکثریت در کشور هستیم.

۴- تفرقه کاملی میان منشویک ها و سوسیالیست های انقلابی وجود دارد.

۵- از لحاظ فنی در موضعی قرار داریم که قادریم (با توجه به ضعف قدرت نظامی دولت موقت) قدرت را در مسکو قبضه کنیم.

۶- ما هزاران کارگر و سرباز مسلح در پتروگراد داریم که قادرند پی در پی کاخ زمستانی (مقر حکومت موقت)، ستاد کل ارتش، مرکز مخابرات و تاسیسات چاپخانه های بزرگ را تصرف کنند.

در ۲۳ اکتبر ۱۹۱۷، لنین به پتروگراد آمد و کار تدارک یک قیام مسلحانه را رسماً عهده دار شد. جلسه سری کمیته مرکزی حزب بلشویک با حضور افرادی چون زینوویف، کامنف، استالین، تروتسکی، اسوردولوف، اورتیسکی و... در همان روز برگزار شد. لنین، در جلسه چنین یاد آور شد: «اوضاع بین المللی به نحوی است که ما باید قیام را شروع کنیم. بی تفاوتی اقشار مردم را می توان با این حقیقت توجیه کرد که آنان از کلمات و قطعنامه ها خسته شده اند. اینک اکثریت (مردم) با ما هستند... منتظر تشکیل موسسان شدن، بی شک به زیان ما خواهد بود. کار عاقلانه ای نیست زیرا تشکیل این مجلس فقط کار ما را دشوارتر می سازد.

پس از پیشنهاد لنین برای سازمان دهی قیام مسلحانه به کمیته مرکزی، یک بحث طولانی و شدیدی در میان اعضای کمیته مرکزی در گرفت. اما بالاخره لنین، حرف خود را به کرسی نشان داد و قطعنامه یک طغیان مسلحانه را با ۱۰ رای مثبت و ۲ رای مخالف به تصویب رساند.

به ابتکار تروتسکی، شورای پتروگراد کمیته ای به نام «کمیته نظامی انقلابی» تشکیل داد تا مجری طرحی علیه حکومت موقت باشد. در ۲۳ اکتبر ۱۹۱۷، لنین نامه ای به اعضای کمیته مرکزی نوشت و طی آن اعلام کرد:

«در باره موضوع (برپایی قیام مسلحانه) باید بدون هیچ قید و شرطی همین امروز بعد از ظهر یا همین امشب تصمیم بگیرید. تاریخ، انقلابیونی را که تعلل می کنند در حالی که می توانند همین امروز پیروز شوند، هرگز نخواند بخشید.»

در ۲۴ اکتبر فردای همان روز، جلسه بلشویک ها آغاز شد. قیام با سرعتی باور نکردنی گسترش یافت. گاردهای سرخ اداره مرکزی تلگراف، پستخانه و سایر ساختمان های دولتی را اشغال کردند. بلشویک های مسلح عمارت کاخ زمستانی و مقر نظامیان محلی را محاصره کردند، به طوری که وزیران حکومت موقت در حالی که از پنجره به رودخانه «نوا» می نگریستند، می توانستند توپ های دریایی رزم ناو «آرورا» را ببینند که پرسنل آن را ملوانان بلشویک تشکیل می دادند. این محاصره آخرین فرصتی بود برای هیات وزیران که خود را تسلیم کنند. پس از مدتی سرانجام اعضای حکومت موقت، همگی در این حمله غافلگیر کننده بازداشت شدند. خبر آن به همه جا مخابره شد و به دنبال آن بسیاری از اعضاء مردم و هواداران حزب سریع خود را به تالار بزرگی که قرار بود در آن کنگره برگزار شود رساندند. لنین، در میان شور و شعف جمعیت عظیمی به بالای سکوی سخنرانی رفت و با کف زدن های شدید روبرو شد. او، در حالی که دست هایش در جیب هایش گذاشته بود، سخنان خود را با این جملات آغاز کرد: «رفقا! انقلاب اکتبر کارگران و دهقانان که بلشویک ها بارها بر ضرورت آن تأکید داشتند اینک به انجام رسیده است. این انقلاب چه اهمیتی دارد؟ اهمیت آن در این است که ما یک حکومت شورایی از مردم خواهیم داشت. حکومتی که سرمایه داران و بورژوازی هیچ نوع مشارکتی در آن ندارند. توده های محروم، خود یک حکومت تشکیل خواهند داد. دستگاه دولت قدیم کاملاً متلاشی خواهد شد. و به جای آن یک دستگاه حکومت از تشکیلات شورا به وجود خواهد آمد. از همین حالا، صفحه جدیدی در تاریخ روسیه گشوده شده است، و سومین انقلاب روسیه در نهایت به پیروزی سوسیالیسم خواهد انجامید. اینک ما آموخته ایم که به طرز دوستانه با یکدیگر همکاری کنیم، و این امر در انقلاب ما مشهود است. ما دارای یک نیروی سازمان خلقی هستیم که همه چیز را تسخیر کرده و پرولتاریا را به سمت انقلاب جهانی هدایت خواهد کرد. اکنون ما باید اوقات خود را صرف سازندگی یک دولت سوسیالیست پرولتاریا در روسیه بکنیم.»

سرانجام در شامگاه ۲۴ اکتبر بلشویک ها در پتروگراد قیام مسلحانه اعلام کردند. «گارد‌های سرخ»، دسته های مسلح کارگران، سربازان و روشنفکران به پادگان ها و ادارات دولتی حمله بردند، مراکز حساس را به تصرف در آوردند و وزرای دولت موقت را در «کاخ زمستانی» دستگیر کردند.

در پاسخ به فراخوان لنین و بلشویک ها که شعار «تمام قدرت به شوراها را طرح کرده بودند»، کنگره سراسری شوراهای روسیه» همبستگی خود را با بلشویک ها اعلام کردند. شورای پتروگراد حاکمیت کشور را به «شورای کمیسرهای خلق»، به رهبری لنین واگذار کرد. لنین، در جلسه شورا نطقی هیجان انگیز ایراد کرد و به عنوان رئیس نخستین دولت سوسیالیستی جهان زمام امور را به دست گرفت. او هدف دولت تازه حکومت شوراها را «حاکمیت کارگران و دهقانان» و برپایی نظام سوسیالیستی در روسیه اعلام کرد.

پس از تصرف کاخ زمستانی، لنین گفت: «رفقای کارگر به خاطر داشته باشید که از این پس مدیریت دستگاه دولتی بر عهده خودتان خواهد بود. اگر خود شماها متحد نشده و تمام امورات دولت را در دستان خود نگیرید، هیچ کسی به شما کمک نخواهد کرد. از این پس شوراهای شما ارگان های قدرت دولتی هستند، ارگان های تمامی قدرت، ارگان های تصمیم گیری.»

لنین، بر خلاف برخی دیگر از رهبران بلشویک ها بر این باور بود که پیروزی سوسیالیسم در یک کشور امکان پذیر است. پرولتاریا وقتی قدرت را کسب می کند نه تنها می تواند آن را حفظ کند، بلکه باید فراتر رفته و از سرمایه داران سلب مالکیت کند و اقتصاد سوسیالیستی را سازمان دهد.

توجه به مسائل جهانی، انترناسیونالیسم و حکومت پرولتاریا از خصوصیات بارز حزب بلشویک بود. انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه، یک انقلاب عظیم کارگری سوسیالیستی بود که نگرانی سرمایه داری جهانی را به دنبال داشت.

### شورا و دموکراسی و قدرت حزبی و با کارگری

بحث پیرامون دموکراسی پرولتاری و سرنوشت شوراها در روسیه، از جمله مباحثی هستند که برخی پاسخ شکست انقلاب در شوروی را در آن جستجو می کنند. البته به جایی نرسیده اند. طرفداران این نظریه به بحث مضمون اقتصادی این جنبش شورایی، و واقعیت اقتصادی که پرولتاریا باید به آن ها جواب بدهد، ندارند. مضمون اصلی انقلاب اجتماعی به پیشگامی پرولتاریا، مساله اقتصاد است. اساسا تفاوت نظر مارکسی با انواع دیگر سوسیالیست ها، در این اصل است که مارکسیسم روی اقتصاد انگشت می گذارد تا جامعه ستم گر و استثمارگر بورژوازی را واژگون کند. جریانی که در روسیه شعار زنده باد شوراها سر می داد، اما تکامل اقتصادی انقلاب روسیه را فقط در بعد جهانی ممکن می دانست و یا می گفت سرمایه انحصاری دولتی زیربنای اقتصادی دیکتاتوری پرولتاریاست، سیاست های انحرافی داشتند. زیرا در سال ۱۹۱۷، یعنی در مقطع انقلاب شوراها و کمیته های کارخانه نقش مهمی داشتند، اما در سال های ۱۹۲۳، چنین نبود. زیرا حزب بلشویک، نتوانست قدرت را آن طوری که در اوایل انقلاب شعار می داد به شوراها و کمیته های کارخانه انتقال دهد. از این رو، بسیاری از آن ها به حاشیه رفتند. بنابراین، در دوره تثبیت حکومت حزب کمونیست شوروی، شوراها نقشی ندارند.

آن گرایشی که نقد شکست انقلاب روسیه را از منظر دموکراسی پیش می کشد باید به این معضل اساسی جواب دهد که چه نوع رابطه ای بین دموکراسی پرولتاری با اقتصاد شوروی برقرار می کند؟ پروسه صنعتی شدن کاپیتالیستی روسیه، در متن مباحث «سوسیالیسم در یک کشور» استالین پیش رفت، و بوروکراسی سیاسی و اقتصاد سرمایه داری دولتی را برای جامعه روسیه برگزیدند.

وقتی لنین، سرمایه داری دولتی را برای دولت پرولتاری در دوره انقلابی، برای تحکیم قدرت سیاسی طرح می کند، بحث معتبری برای این دوران است. اما نباید فراموش کرد که این بحث لنین، در تقابل با کمونیسم جنگی مطرح شده بود، نه برای دوره های بعد از آن.

اساسا اختلاف بر سر این نیست که سیستم شورایی، بهترین سیستم است و دموکراسی مستقیم اعمال می شود، اختلاف اساسی در این است که اولین وظیفه کمونیست ها در قبال ساختار سیاسی حکومت، طبعاً دامن زدن به جنبش شورایی و انتقال قدرت واقعی به شوراها است. عدول از این مسئله و برقراری حاکمیت حزبی به جای حاکمیت شورایی کارگران، عدول آشکار از مارکسیسم و رویگردانی از مارکس است.

در پروسه ۱۹۲۴ تا استقرار کامل بوروکراسی حزبی سیستم شورایی را لغو و شوراها و کمیته های کارخانه و غیره از تصمیم گیری کنار گذاشته شدند. سرانجام جدل ها و کشمکش های سیاسی و طبقاتی در روسیه منجر به تثبیت بوروکراسی به جای دموکراسی پرولتاری شد. بنابراین، آن گرایشی که از زاویه دمکراتیک تجربه روسیه را مورد نقد و بررسی قرار می دهد به عمق اقتصادیات و زندگی میلیون ها انسان توجه ندارد. بر این اساس محور اصلی نقد سوسیالیستی از تجربه روسیه، اقتصاد است.

### طبقه کارگر و انقلاب جهانی

طبقه کارگر حاکم هنگامی می تواند گسترده ترین همبستگی بین‌المللی و سیاست انترناسیونالیستی از خود نشان دهد که در داخل کشور خود در زمینه های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی پرولتاری عمل کند. انتظار از طبقه کارگری که در داخل کشور خود هنوز اسیر تضاد کار و سرمایه است چگونه می تواند در کشورهای دیگر انقلاب را دامن بزند؟!

بدین ترتیب، اگر بپذیریم که طبقه کارگر به عنوان یک طبقه کارگر متشکل قدرت را کسب کند و اقتصاد پرولتاری را سازمان دهد، آن وقت قادر است به انقلاب جهانی خدمت کند.

اگر بنا به هر دلیلی طبقه کارگر برای ایجاد برابری در سطح اقتصادی صاحب قدرت نظری و عملی در یک کشور نباشد و به شیوه های دیگری تن دهد، آنگاه انتظار زیادی نباید در بازتولید سیاست های خود در سطح جهانی داشته باشد.

مبارزه اقتصادی پرولتاریا پس از کسب قدرت سیاسی، بلافاصله مهم ترین جهت گیری اش در گسترش بهبود و رفاه طبقه کارگر و کل محرومان جامعه است. نه فقط این، بلکه تولید اجتماعی را باید سازمان دهد، در غیر این صورت بحث از انترناسیونالیسم پرولتری، بحثی پا در هوا خواهد بود. اقدام انترناسیونالیستی واقعی پرولتاریای روسیه این بود که این کشور پهناور را به سنگر واقعی انقلاب جهانی تبدیل کند و امکانات مادی و معنوی خود را در خدمت انقلاب جهانی قرار دهد. انقلاب آلمان که انقلابیون روسیه انتظار آن را می کشیدند هر چند که وظیفه طبقه کارگر آلمان بود اما به حمایت واقعی انترناسیونالیستی کارگران روسیه نیاز داشت. این نیاز در حد شایسته ای برآورد نشد.

دولت روسیه توانست دشمنان سیاسی خود را به عقب نشینی وادار سازد، اما از لحاظ اقتصادی نتوانست به پیشروی خود همانند عرصه سیاسی ادامه دهد. بنابراین، بزرگ ترین ضعف بلشویک ها عدم آشنایی به سازمان دهی اقتصاد بود، در حالی که در عرصه سیاسی بسیار زنده و حرفه ای بودند. آن چیزی که به معنای واقعی به دولت و حزب بلشویک فشار می آورد نه دخالت های امپریالیستی، نه ارتش سفیدها و جنگ داخلی، بلکه قحطی، گرسنگی، بیماری و امر اقتصادی بود. مسائل اقتصادی، عمدتاً برای حفظ قدرت سیاسی بود. در حالی که پرولتاریا در قدرت نباید وظایف اقتصادی خود را به سرمایه داری دولتی محدود نماید.

دفاع لنین از سرمایه داری دولتی، مشروط و محدود به یک دوره معین برای حفظ قدرت سیاسی بود نه به عنوان روش تکامل نیروهای مولده در روسیه به مثابه پیش شرط نهایی سوسیالیسم. آلترناتیو کمونیست ها در مقابل سرمایه داری انحصاری دولتی چیست؟ مساله اساسی بر سر آن اشکال مالکیت و اشکال روش های تولید اجتماعی است که نقش طبقه کارگر را نه جدا از وسائل تولید، بلکه در رابطه با آن ها و در نقش تصمیم گیرنده مدنظر دارد. از این منظر باید به انترناسیونالیسم پرولتری در سطح جهانی و به مبارزه طبقاتی بی وقفه علیه بورژوازی در سطح داخلی نگریست. کسب قدرت سیاسی برای طبقه کارگر، این امکان را فراهم می سازد که خود را بر جامعه حاکم کند و تمام قدرت و امکانات تولید اجتماعی در مقام طبقه حاکمه در خدمت انقلاب جهانی قرار دهد.

### حزب و طبقه و قدرت سیاسی

مارکس که جریان کمون پاریس را از نزدیک دنبال می کرد سه بیانیه برای مجمع عمومی بین الملل اول تهیه کرد که در آن ها به تجزیه و تحلیل رویدادهای کشور فرانسه در اواخر ۱۸۷۰ و اوایل ۱۸۷۱ پرداخت. این بیانیه ها که به زبان های فرانسوی و انگلیسی و آلمانی نیز چاپ و منتشر گردید در یک مجموعه به صورت کتاب معروفی به نام «جنگ داخلی در فرانسه» چاپ و توزیع شد.

مارکس و انگلس، بعد از کمون پاریس، در مقدمه ای که بر چاپ سال ۱۸۷۲ بیانیه (مانیفست) نوشتند، تاکید کردند: «یک مطلب، به خصوص، به وسیله کمون ثابت شد و آن این که طبقه کارگر نمی تواند دستگاه حاضر و آماده دولتی را به آسانی قبضه کند و در راه مصالح خود به کار گیرد.»

مارکس و انگلس، سوسیالیسم علمی، یعنی علم رهایی بشر را در اواسط قرن نوزدهم، به عنوان یک تحول علمی بنیان گذاشتند. آن ها پایه اساسی سیستم سرمایه داری را مورد تحقیق و پژوهش علمی قرار دادند. قوانین تکامل آن را کشف کردند و با دلایل عمیق علمی اثبات نمودند که سرمایه داری از لحاظ تاریخی گذراست و خود برای نابودی خویش شرایط را مساعد می سازد. با پیشرفت سرمایه داری وسایل تولید متمرکز می گردد؛ کار و تولید بیش از پیش خصلت اجتماعی به خود می گیرد؛ ولی محصول کار همگانی را مشتری سرمایه دار تصاحب می کند، زیرا وسایل تولید به آن ها تعلق دارد. به این ترتیب، سرمایه داری تولید بزرگ را که شرایط مادی تحقق سوسیالیسم است را خود به وجود می آورد. برای تعویض شیوه تولید سرمایه داری با شیوه سوسیالیستی، باید وسایل تولید از مالکیت خصوصی طبقه سرمایه داران به مالکیت اشتراکی همه جامعه درآید.

مارکس و انگلس، نقش تاریخی طبقه کارگر را به مثابه گورکن سیستم سرمایه داری و پدیدآورنده جامعه جدید کمونیستی را به طور همه جانبه از زوایای اقتصادی، علمی، فلسفی، سیاسی و اجتماعی توضیح و تشریح کردند. سرمایه داری، خود، پرولترها یعنی انسان ها فاقد وسایل تولید را که به دلیل ادامه زندگی مجبور به فروش نیروی کار خود هستند، به وجود می آورد. به موازات رشد سرمایه داری، پرولتاریا نیز رشد و تکامل می یابد. طبقه کارگر، در حفظ سیستم استثمارگر موجود، هیچ نفعی ندارد و در انقلاب اجتماعی نیز غیر از زنجیرهای اسارت خود، چیزی از دست نمی دهد. کارگران در هر گامی برای کسب مطالبات شان، دشمن اصلی خود، یعنی طبقه سرمایه داران و نیروهای سرکوبگر دولت حامی سرمایه را در مقابل خود می بیند. مبارزه بین کارگران و سرمایه داران همواره به مبارزه خصمانه ای تبدیل می گردد. کارگران، به مثابه طبقه تولیدکننده، بیش از هر طبقه دیگری در معرض ستم و استثمار قرار دارند، به همین دلیل این طبقه همواره برای برانداختن سلطه و استثمار سرمایه داران تلاش و مبارزه می کند. بنابراین پرولتاریا، انقلابی ترین و پیشروترین طبقه در امر انقلاب اجتماعی در جهت محو کامل مالکیت خصوصی و لغو کار مزدی و ریشه کن کردن فقر و ستم و نابرابری است.

مارکس و انگلس، همچنین تاکید کرده اند که نیروی طبقه کارگر در تشکل و آگاهی طبقاتی و درک هدف ها و وظایف خویش در مبارزه طبقاتی است. جنبش کارگری برای این که پیروز شود، باید به علم سوسیالیسم مجهز گردد. احزاب کمونیست، که منافعی جدا از منافع طبقه کارگر برای خود تصور نمی کنند، در تشکل یابی و کسب آگاهی طبقاتی و سوسیالیستی طبقه کارگر نقش اساسی را ایفاء می کنند. بنابراین، برای این که پرولتاریا بتواند بورژوازی را واژگون کند و جامعه کمونیستی را بسازد باید احزاب کارگری کمونیستی خود را داشته باشد. بدین ترتیب، بحث حزب و طبقه و قدرت سیاسی یکی از مباحث مهم و گرهی مبارزه طبقاتی است. در جامعه ای که حزیت و کار متحد و متشکل در آن رد می شود و فعالیت های فردی و یا در محافل و گروه های کوچک

غیرحزبی تبلیغ می‌گردد، نظر عقب مانده ای است که متعلق به دوران پیشاسرمایه داری است. با نگرش «روشنفکرانه» که صرفاً جهان را تفسیر می‌کند و نه برای تغییر آن پراتیکی از خود نشان نمی‌دهد، به روابط و مناسبات نابرابر موجود چشم می‌بندد.

از سوی دیگر حزب و سازمانی که خود را کمونیست می‌نامد، اما طبقه کارگر را به عنوان سپاهی لشکری می‌بیند که این و با آن حزب را به حاکمیت برساند، احزابی هستند که جدا از هر تعریفی که از خود می‌دهند به جنبش اجتماعی طبقه کارگر متشکل و متحد و آگاه و برقراری حکومت کارگری سوسیالیستی ربطی ندارند. بنابراین، هنگامی که هدف حکومت کارگری است به معنای واقعی این کارگران هستند که از طریق شوراها و دیگر تشکل‌هایشان حکومت خود را به وجود می‌آورند، نه این که احزاب کمونیست مانند حزب کمونیست شوروی، حاکمیت حزبی خود به جای حاکمیت طبقه کارگر بنامد. این امر مغایر با اهداف و آرمان‌های جنبش کارگری سوسیالیستی است.

## زنان و انقلاب

رهایی زن از ستم و تبعیض و نابرابری، بخش بسیار مهمی از تحولات اجتماعی و انقلاب است. زن، در تلاش است با رهایی خود کلیه روابط و مناسبات کهن پدرسالاری را از بین ببرد و در جهت آزادی و برابری جنسی گام بردارد. نخستین نمونه تاریخی آن، حضور فعال زنان در به ثمر رساندن انقلاب کارگری سوسیالیستی ۱۹۱۷، روسیه بوده است.

بلشویک‌ها برای متشکل کردن زنان، به ویژه زنان کارگر، روزنامه ای به نام «رابوت نیتزا»، را منتشر کردند و به وسیله آن، زنان را به شرکت در فعالیت متشکل در شوراها و کمیته‌های کارخانه در جهت دخالت سیاسی و اجتماعی تشویق کردند.

در ماه‌های نخستین انقلاب اکتبر، قوانین و مقرراتی درباره برابری واقعی زن و مرد مانند ثبت قانونی ازدواج، اجازه طلاق، لغو نامشروعیت، لغو اجبار زنان در پذیرفتن نام خانوادگی شوهر و تبعیت از محل سکونت شوهر وضع شد. در دوران ریاست الکساندر کلنتای بر کمیساریای رفاه اجتماعی خلق، قانون کار به تصویب رسید و طی آن مقرراتی درباره هشت ساعت کار روزانه، بیمه‌های اجتماعی، مرخصی دو ماهه حاملگی (قبل و بعد از زایمان)، زمان شیردادن نوزادان در ضمن کار و ممنوعیت کار کودکان و کار شبانه زنان تصویب شد. بخش زنان حزب کمونیست شوروی، اقدام به رفع حجاب زنان مسلمان کرد و کلاس‌هایی با هدف مبارزه با بی‌سوادی به راه انداخت. سوسیالیست‌ها تلاش کردند از طریق اجتماعی کردن وظایف خانگی، این کار به «مشارکت زنان در نیروی کار عمومی» کشیده شود.

الگوها و قوانین شوروی درباره آزادی زنان و برابری زن و مرد در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، دهه‌ها بعد به الگوها و مطالبات عمده فمینیست‌ها در اروپا تبدیل شد.

لنین، رهبر انقلاب کارگری سوسیالیستی اکتبر ۱۹۱۷، همواره بر رهایی زن و برابری واقعی زن و مرد تأکید داشت: «زن هم چنان برده خانگی است. کارگاه‌های کوچک خانه داری برای او خردکننده، زجرآور، کسل‌کننده و تحقیرآمیز است. او را اسیر آشپزخانه و بچه داری کرده و اشتغال در کارهای دشوار غیرمولد، جزئی، عصبانی‌کننده، و بی‌گاری کسالت‌آور و خردکننده، نیروی او را تپاه کرده است.»

لنین می‌گفت: «ما خواهان برابری زنان کارگر و مردان کارگر هستیم، آن هم نه فقط در قانون، بلکه در کل زندگی، به این خاطر لازم است زنان کارگر سهم فزاینده‌ای در اداره عمومی و اداره امور دولتی داشته باشند.»

بلشویک‌ها، نخستین کنگره زنان کمونیست را برگزار کردند و مقدمات انتشار روزنامه‌ای به نام «رساله جنبش زنان کمونیست» را فراهم کردند. در این روزنامه علاوه بر تأکید به برابری اقتصادی، سیاسی و اجتماعی زنان و تضمین حقوق آن‌ها، مقالاتی نیز در نقد «کدبانوگری» و «کانون خانواده» نوشته می‌شد. در تدوین برنامه سیاست‌ها و اهداف رهایی زن، زنان کمونیستی مانند الکساندر کلنتای، اینسا ارمند و کلارازتکین، نقش برجسته‌ای داشتند.

لنین، همواره در جلسات زنان کارگر و دهقان حضور پیدا می‌کرد و در مباحث آنان شرکت می‌کرد. و برای آنان از ستم و تحقیر مضاعف زنان کارگر در جامعه سرمایه داری سخن می‌گفت و اشاره می‌کرد که دولت شوروی، آن چه در این مدت کوتاه توانست انجام دهد، بیش از کارهایی بوده که جمهوری‌های جهان، در طول یک صد سال انجام داده‌اند. وی اصرار می‌کرد تا زنان سهم برجسته‌ای در دفاع از کشور و بنای حاکمیت سوسیالیستی به عهده بگیرند.

آ. سرافیمویچ، نویسنده، نوشته است لنین مشغول گفتگو درباره مجله «تورچستو» بود، خطاب به او گفت: «خب... این را به من بگو، چرا شما درباره زن شوروی، زن روستایی ندارید که بگویی؟ مگر نه این که در حاکمیت بازآفرینی شده نوین - سوسیالیسم - زن، نقشی فوق‌العاده به عهده دارد. آنان هم اکنون، در حوزه گسترده‌ای از فعالیت‌های مردمی برای نخستین بار گام گذاشته‌اند. نگاه کنید که چطور زن‌ها، حتی در روستاها، برای مطالعه و کسب آموزش و پرورش مشتاق هستند. در اندک سال‌هایی که در پی می‌آید، ما باید زنان دکتر، زنان کارشناس کشاورزی، زنان مهندس، زنان دانشمند و زنان سیاست‌مدار داشته باشیم، بله.» وی بعد از یک مکث متفکرانه ادامه داد: «ما باید نوشتن را درباره زنان مان شروع کنیم، سهم زیادی از پیشرفت ما به آنان مربوط و وابسته است.» (گذری کوتاه بر زندگی ولادیمیر ایلیچ لنین، برگردان هادی پاکزاد، صص ۱۸۰ و ۱۸۱)

اما در دهه ۱۹۳۰ در شوروی، با تثبیت بوروکراسی حزبی به جای دمکراسی پرولتری و اقتصادی سرمایه داری به جای اقتصاد سوسیالیستی، عرصه فعالیت زنان نیز مانند همه عرصه‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی دیگر محدودتر گردید. نقدهایی که از کانون خانواده می‌شد، جای خود را به تقدیس «خانواده سوسیالیستی؟» داد.

## «چه باید کرد؟» لنین

جزوه «چه باید کرد؟»، بی شک همه جانبه ترین مباحث و انتقادهای مربوط به سازمان دهی در جنبش سوسیالیستی را به خود اختصاص داده است. به قول لنین: «باید دوره سوم و وضعیت از هم گسیخته جنبش روسیه را از میان برد.»

علاوه بر این، لنین در پیشگفتار چاپ نخست «چه باید کرد؟»، تاکید کرده است که انتشار این جزوه با تاخیر روبرو شده بود و به همین دلیل با عجله به نگارش در آمده است. بدین سان، او «از نقایص بسیاری هم که در طرز انشاء این رساله موجود» است پوزش خواسته بود.

در «چه باید کرد؟» لنین، اهمیت ویژه ای به کار تئوریک داده است. او این نظر را مورد نقد قرار داده است که با آوردن بخشی از نامه معروف مارکس دایر بر «هر قدمی که جنبش عملی بر می دارد از یک دوجین برنامه مهم تر است»، می کوشیدند آشفتگی نظری و پراکندگی سازمانی آن دوره جنبش سوسیالیستی روسیه را توجیه کنند. لنین، تاکید دارد که کارل مارکس، در همان نامه به رهبران حزب آلمان خاطرنشان ساخته بود که اگر واقعا متحد شدن را لازم دیده اید پس به خاطر برآوردن مقاصد عملی جنبش قراردادهایی ببندید ولی «پرنسیب فروشی» را روا نداشته و «گذشت های تئوریک» نکنید. لنین، در آن موقع، اهمیت آموزش های تئوریک را از سه جنبه برای حزب حیاتی می دانست. اول این که، حزب سوسیال دموکرات تازه داشت شکل می گرفت و هنوز با سایر نظریات جریان های سوسیالیستی درون طبقه کارگر مرز خود را شفاف تر نکشیده بود. دوم این که، لنین به جنبش و تشکل سوسیالیستی به عنوان جنبش و تشکلی بین المللی می نگریست و نقد و بررسی و آگاهی به تجارب جنبش کارگری دیگر کشورها را مهم و حیاتی می دانست. اما لنین «رونویسی» آخرین قطعه نامه های دیگر کشورها را برای حزب سوسیال دموکرات خطا می دانست و اعتقاد داشت که می بایست به طور مستقل و با نگرشی انتقادی به تجارب عملی و نظری سایر کشورها توجه زیاد داشت. سوم این که، وی با اشاره به این موضوع که برخی از وظائف و تکالیف انقلابی در جامعه روسیه منحصر به همان کشور هستند و در مقابل هیچ یک از احزاب سوسیال دموکرات جهان قرار نگرفته اند، به خود ویژگی مسائل سیاسی، تشکیلاتی، نظری و برنامه ای حزب سوسیال دموکرات روسیه تاکید ویژه ای داشت.

لنین، در آخر این بخش از «چه باید کرد؟»، تاکید دارد که مارکسیسم برای کار «آگاهانه انقلابی» اهمیتی عظیم دارد.

لنین، در بخش دیگری از جزوه «چه باید کرد؟» که زیر عنوان «انگلس درباره اهمیت مبارزه تئوریک» مشخص شده است، با استفاده از نقل قولی که از انگلس آورده به نکته بسیار مهمی در باره چگونگی پیدایش خودآگاهی نزد کارگران پیشرو، و اشاعه آن میان توده ها و سازمان های کارگری اشاره کرده است، به ویژه وظیفه رهبران طبقه این است: «که در تمام مسائل تئوریک بیش از پیش ذهن خود را روشن سازند، بیش از پیش از زیر بار نفوذ عبارات سنتی متعلق به جهان بینی کهنه آزاد گردند و همیشه در نظر داشته باشند که سوسیالیسم از موقعی که به علم تبدیل شده است ایجاب می کند که با آن چون علم رفتار کنند یعنی آن را مورد مطالعه قرار دهند. این خودآگاهی را که بدین طریق حاصل شده و به طور روزافزونی روشن و شفاف است، باید در بین توده های کارگر با جدیتی هر چه تمام تر گسترش داد و هر دو سازمان حزب و سازمان اتحادیه ها را هر چه بیش تر فشرده و محکم ساخت...»

یک نکته مهم دیگر در استدلال لنین، مربوط به نقش روشنفکران سوسیالیست و پیشگام کارگران در چارچوب تشکیلات و «کمیته های مخفی حزبی» در داخل روسیه است.

صروری است که جزوه چه باید کرد؟ لنین، به عنوان یک سند سیاسی کمونیستی، همواره راهنمای مبارزه طبقاتی همه نیروهای کارگری سوسیالیستی قرار گیرد.

## هشدار لنین درباره آینده شوروی

لنین، بعد از ترور در سال ۱۹۱۸ که یکی از گلوله ها در بدنش مانده بود، سلامتی او را رو به تحلیل می برد. با شروع زمستان ۱۹۲۱، ناگهان حالش بدتر شد. اما با وجود وضع جسمانی بیمارش به امور روزانه و وظایف کشور ادامه می داد. در مارس ۱۹۲۲، برای یازدهمین کنگره حزب سخنرانی کرد. او در این سخنرانی ضمن برشمردن دستاوردهای انقلاب، در عین حال شدیداً حزب را مورد انتقاد قرار داد. او بار دیگر تاکید کرد که علیه عناصر سرمایه داران سازمان دهی جدی صورت گیرد. این آخرین کنگره ای بود که لنین سخنرانی کرد.

وی قوی العاده به کار جمعی اهمیت می داد و آن را همواره تشویق می کرد. تصمیمات درباره مباحث مهم را بدون این که در شورای کمیته حزب و یا در شورای کمیساریای خلق در میان گذاشته شود، نادرست ارزیابی می کرد. او تمایل داشت تا پیرامون تمام مباحث، دقیقاً بحث شود و به طور کلی توافق جمعی حاصل شود. این اصل در زمان لنین، هرگز زیر پا گذاشته نشد، حتی در جریان جنگ داخلی، هنگامی که کنگره ها با مشکلات فراوان برگزار می شد، با وجود این هر سال به طور منظم تشکیل می گردید.

لنین، در دوازدهمین کنگره در سال ۱۹۲۳، به دلیل بیماری نتوانست حضور داشته باشد. اما کنگره با دستورالعمل های وی اداره شد.

یکی از آخرین نوشته های لنین، به کنگره «نامه به کنگره» بود. این نامه، برای نمایندگان سیزدهمین کنگره حزب در می ۱۹۲۴ قرائت شد که در آن، لنین مجدداً بر ضرورت سالم نگهداشتن وحدت حزب پافشاری کرده بود و انسجام و استواری کمیته مرکزی را به مثابه شرط ضروری برای حزب مورد توجه قرار داده بود. در این نامه به کنگره پیشنهاد کرده بود که شمار اعضای کمیته مرکزی به تعداد مناسبی افزایش پیدا کند که این امر برای بهبود بخشیدن به اعتبار و اقتدار کمیته مرکزی به عنوان یک مجموعه مشترک ضرورت داشت و «برای جلوگیری از تعارضات بین بخش های کوچک کمیته مرکزی در کسب نفوذ افراطی برای آینده حزب لازم بود.» نامه لنین، سرشار از دلواپسی ها و نگرانی هایش برای وحدت و حاکمیت مطلق آن بر بالای سر طبقه کارگر بود.

تروتسکی با طرح لنین برای تقویت کمیته مرکزی با افزایش اعضای آن، مخالفت کرد، اما مخالفت وی توسط کمیته مرکزی رد شد.

لنین در نامه اش مقوله استحکام حزب را از دیدگاه خصوصیات فردی تعدادی از اعضای کمیته مرکزی که مختصراً زینویف، کامنوف، تروتسکی، بوخارین، پیاتاکف، و استالین را در برمی گرفت، توصیف و مورد بررسی قرار داده بود. وی خاطرنشان کرد، سلوک تسلیم طلبانه کامنوف و زینویف در شب انقلاب اکتبر نمی توانست تصادفی باشد. او از ضدبلیشویسم تروتسکی و مبارزه وی علیه کمیته مرکزی نام برد و تروتسکی را به عنوان مردی ارزیابی نمود که امور را با خود اطمینانی افراطی در دست می گیرد و با زیاده روی، مشتاق فرمانبرداری مردم است. لنین، درباره تروتسکی نوشت: «او با ماست، اما یکی از ما نیست.» در همان نامه، لنین، از تردیدهای خود درباره استالین نوشت: «در صورت تمرکز قدرت زیاد در دستان او، به خاطر خطاهای شخصی عمده اش، قادر به استفاده از قدرت، با بصیرت لازم نمی تواند باشد.» وی از کنگره درخواست کرد تا جایگزینی استالین در پست دبیرکلی کمیته مرکزی مورد بررسی قرار گیرد. لنین اعتقاد داشت که این مقام توسط شخصی باید اشغال شود که «از تمام جهات دیگر از رفیق استالین که تنها یک امتیاز دارد، متفاوت باشد، بدین معنی که شکیاتر، صادق تر، فرهیخته تر و نسبت به رفقا با ملاحظه تر و کم تر دمدمی و غیره باشد.»

سیزدهمین کنگره، به بررسی مبارزه سازش ناپذیر استالین علیه تروتسکیسم و دفاع استالین از مشی «لنینیستی» پرداخت و وی را در پست دبیرکلی کمیته مرکزی حزب ابقاء نمود. (گذری کوتاه بر زندگی ولادیمیر لنین، برگردان هادی پاکنژاد، صص ۲۱۲ و ۲۱۳)

بدین ترتیب، لنین با شناختی که از اعضای رهبری حزب بلشویک داشت نگرانی خود را ابراز کرد اما مرگ به وی امان نداد تا در آرامش به امر اقتصاد سوسیالیستی و حکومت پرولتری بپردازد. زیرا در مدت حدود ۶ سالی که از انقلاب می گذشت طبقه کارگر روسیه و بلشویک ها و لنین، همواره یا درگیر محاصره امپریالیستی و جنگ آن ها بودند و یا درگیر جنگ داخلی و مهم تر از همه قحطی و گرسنگی مردم. اما با این وجود لنین همیشه به اقتصاد سوسیالیستی و حکومت کارگری تاکید می کرد.

سرانجام در بیست و یکم ژانویه ۱۹۲۴، در ساعت شش و نیم بعد از ظهر، لنین به علت خونریزی مغزی درگذشت. آرمان لنین، همواره زنده و راهنمای انقلاب کارگری سوسیالیستی است.

### **جدل گرایشات درون حزب بلشویک درباره نپ، سوسیالیسم در یک کشور و اقتصاد سوسیالیستی**

لنین، از سال ۱۹۲۴ به بعد، زنده نماند که در بحث های مهم ۱۹۲۸-۱۹۲۴ دخالت کند، در حالی که همه گرایشات درون حزب کمونیست مدعی بودند که «لنینیسم» را نمایندگی می کنند. لنینیسم، اصطلاحی بود که پس از مرگ لنین در شوروی طراحی شد. در نتیجه به مرور زمان ناسیونالیسم روسی و گرایش سرمایه داری دولتی در حزب کمونیست روسیه و در کمیترون غالب شد و راه رشد سرمایه داری را ادامه داد. در حالی که انقلاب بر سر این بود که دیگر در روسیه سرمایه داری نباشد. لنین، می گفت که «نپ» به اصطلاح رشد سرمایه داری را به بار آورده است.

بحث بر سر نپ و اقتصاد سوسیالیستی از مباحث گرهی بلشویک ها بود. اساساً اقتصاد کمونیستی، اقتصاد اجتماعی است، یعنی از این اقتصاد به هر کس به اندازه نیازش تعلق گیرد. وقتی هر کس به اندازه نیازش از جامعه سهم می برد، به معنی این است که اقتصاد دچار بحران نیست و توزیع آن نیز عادلانه است. وقتی انقلاب پیروز شد و از سرمایه داری خلع ید شد، وقتی کسی مالک سرمایه در جایگاه تولیدی نیست، وقتی جبر انباشت و ثروت اندوزی وجود ندارد و غیره، دیگر به ادامه راه رشد سرمایه داری نیازی باقی نمی ماند. در جامعه روسیه، به ویژه از سال های ۱۹۲۳ و ۱۹۲۴، دیگر نیازی باقی نمانده بود که کارگر هم چنان نیروی کارش را بفروشد و دستمزد دریافت کند. بدین ترتیب، روابط انسان با انسان در تولید، و رابطه انسان با ابزار تولید دگرگون می شود.

یکی دیگر از مباحث مهم آن دوره، بر سر سوسیالیسم در یک کشور بود. مارکس و انگلس به انقلاب جهانی و انقلاب اروپا تاکید کرده بودند و انقلاب کمونیستی را انقلابی جهانی می دانستند. اما نمی توان از این نظر مارکس و انگلس به این نتیجه رسید که سوسیالیسم در یک کشور غیرممکن است و اگر کسی چنین نظری داشته باشد از اصول مارکسیسم عدول کرده است.

در پروسه جدل و مباحثی که در سال های ۱۹۲۵، درون حزب کمونیست روسیه شدت گرفت، کلیه جریانات درون آن، مرعوب نظریه اقتصادی سرمایه داری دولتی شدند.

یک سنووال مهم دیگر این بود که آیا در روسیه ساختمان کمونیسم بمثابه جامعه بی طبقه، جامعه بی نیاز از دولت، جامعه از هر کس به اندازه توانش و به هر کس به اندازه احتیاجش میسر شده است؟ آیا روسیه به سوی لغو کار مزدی و مالکیت خصوصی در حرکت است، پاسخ همه این مسائل منفی بود. در حالی که امکانات و ملزومات اقتصادی و اجتماعی روسیه از سال های ۱۹۲۴، برداشتن چنین گام هایی را ممکن می ساخت. جواب مثبت است و برداشتن برداشتن چنین گام هایی موجود بود.

کمونیسم روسی در سال های ۱۹۲۵ تا ۱۹۲۸، با معضل اقتصاد روسیه درگیر می شود. گرایش ناسیونالیستی تحت عنوان «سوسیالیسم در یک کشور» اپوزیسیون را با اشکال مختلف از بین می برد. تمام ناسیونالیست ها در پشت این بحث سنگر می گیرند. این مسئله هم از گرایش اجتماعی در جامعه و هم قدرت حاکم درون حزب حمایت می شد. دهقانان از آن حمایت می کردند. در واقع این جدل ها در پرتو یک نوع گرایش شبه مارکسیستی مطرح می شد. ناسیونالیست ها و بورژوازی بزرگ به حمایت از این گرایش برخاستند و بوروکراسی را پایه مادی دادند و رهبری برنامه ریزی اقتصاد دولتی و صنعتی کردن روسیه، و بوروکراسی دولتی را بر اهداف و منافع طبقه کارگر ترجیح دادند.



گرایش‌ها شبیه مارکسیستی، ظاهراً با حمایت از نظر لنین در مورد نپ، سوسیالیسم در یک کشور و انتظار فعال برای انقلاب جهانی، گرایش‌ها دیگر دورن حزب را منزوی و شدیداً پاک‌سازی کردند. بحث‌های لنین، در مورد سرمایه‌داری دولتی، نپ و غیره، موضع کسانی را که به دنبال سرمایه‌داری دولتی بودند تقویت می‌کرد. زیرا آن‌ها به این بحث‌های لنین اتکا می‌کردند. در حالی که لنین در جهت حفظ قدرت پرولتاریا در روسیه، آن‌ها برای یک دوره معین این بحث‌ها را مطرح کرده بود. زیرا تا هنگام مرگ لنین، خطر نابودی حاکمیت پرولتاریا در روسیه منتفی نشده بود. اما اسناد و فاکت‌های زیادی وجود دارد که نشان می‌دهند لنین از وجود دولت ناراضی بود. از این رو، امر اقتصاد، شدیداً مشغله لنین را گرفته بود. بنابراین، گرایش ناسیونالیستی و شبیه مارکسیستی روسیه بزرگ را احیا نمود که بورژوازی پشت آن اهداف و سیاست‌های خود را پیش برد. در واقع تز «سوسیالیسم در یک کشور» یکی از مسائلی بود که مورد بهره‌برداری ناسیونالیسم روسی قرار گرفت.

سؤال مهم در این میان این است که طبقه کارگر متشکل حاکم، چرا ناگزیر است تولید سرمایه‌داری را ادامه دهد، برای خودش دستمزد تعیین کند و تحت سلطه سرمایه کار نماید. این با منطق علمی و اقتصادی سوسیالیستی و موقعیت طبقه کارگر حاکم در تضاد است. مگر نیرویی بر بالای سر طبقه باشد که این وضعیت را بر او تحمیل کند. این نیرو همان قدرت حزبی در روسیه بود که پای خود را به نام طبقه در حاکمیت محکم کرد. امر اقتصاد به معنای واقعی و عینی امری مهم و حیاتی در ادامه انقلاب روسیه است. از این رو پرداختن به اوضاع آن دوره روسیه، نمی‌تواند امر اقتصاد را نادیده بگیرد. از هر نظر بخواهیم وقایع آن دوره روسیه را مورد بحث و بررسی قرار دهیم اقتصاد زیر بنای بحث مان را تشکیل می‌دهد. از این رو، آن نظری که اقتصاد را معضل اصلی و پایه‌ای روسیه قرار نمی‌دهد، نظری ناقص است.

قوانین حرکت سرمایه‌داری، به وجود اجتماعی طبقات معینی با وسائل تولید معینی نیاز دارد. سرمایه‌دار و طبقه سرمایه‌دار در هر شرایطی به دنبال ابقای موقعیت و قدرت خویش است و کارگر هم باید بتواند در هر شرایطی به دنبال منافع اقتصادی، سیاسی و اجتماعی خود باشد. این از قوانین پایه‌ای و غیرقابل‌گریز مبارزه و جدل طبقاتی است. تاریخ شوروی، نشان داد که در سیستم سرمایه‌داری دولتی هر اتفاقی بیافتد سرمایه‌داری با تمام قدرت به قوانین و حرکت خود ادامه می‌دهد.

وقتی کارگران در شوراهای خود، مستقیماً در مورد کلیه امور اقتصادی و اجتماعی از جمله کلیه مسائل تولید تبادل نظر می‌کنند و تصمیم می‌گیرند، آن موقع است که جایی برای بحث در مورد انباشت سرمایه و قوانین سرمایه باقی نمی‌ماند. نیروی کار دیگر کالای کسی نیست که از راه فروش آن زندگی کند، و به اندازه بازتولیدش مزد بگیرد. کار به عنوان یک وظیفه اجتماعی شناخته می‌شود و ماهیت کالایی نیروی کار در مسیر نابودی قرار می‌گیرد. اگر غیر از این‌ها باشد حاکمیت انقلابی و قدرت طبقه پرولتاریا معنی ندارد. کسی که از حاکمیت حزبی و سرمایه‌داری دولتی به عنوان اقتصاد پرولتاریایی نام می‌برد آشکاراً آرمان سوسیالیسم را نفی می‌کند.

مارکس، در برنامه گوتا روشن کرده است که پس از کسر آن مقداری که برای بازتولید نیروهای مولده در یک مقیاس گسترده لازم است، «به هر کس به اندازه کارش» می‌رسد. در این جا دیگر قانون ارزش اضافه حاکم نیست. به سادگی طبقه کارگر تصمیم می‌گیرد که چه مقدار از ثروت مجدداً صرف بازتولید وسائل تولید بشود، تصمیم می‌گیرند که در چه سطحی و چه چیزی را تولید کنند. جامعه‌ای که در درون خود در جهت مناسبات سوسیالیستی گام برمی‌دارد و نیروی آگاهی طبقه کارگر متحد و متشکل ضامن آن است، سرمایه‌داری در حال اضمحلال است. مهم‌ترین وظایف اقتصادی انقلاب پرولتری وظایفی است که باید به نفع پرولتاریا تمام شود.

### قدرت مطلق ژوزف استالین و فروپاشی شوروی

لنین، دست کم دوازده سخنرانی، گزارش یا بخش‌هایی از کتاب‌های مهم درباره مساله ملی دارد. لنین، با توجه به اهمیت مبارزات رهایی‌بخش ملی و حق تعیین سرنوشت ملت‌ها، روشننگری‌های شفافی در تئوری مارکسیستی انجام داده است. پس از انقلاب، استالین در پست کمیسر، مسئولیت ملیت‌ها را به عهده داشت. اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی که در ۱۹۲۲، ایجاد گردید در برگیرنده پانزده جمهوری و نواحی خودمختار بی‌شمار شد. حل مسئله ملی، یکی از موارد مورد اختلاف بین لنین و استالین بود.

سال‌های ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۹ شامل دهه پرتلاطمی در تاریخ روسیه بود. دوره صنعتی شدن انبوه و مبارزات داخلی که در آن ژوزف استالین، حاکمیت مطلق خود را بر جامعه روسیه داشت، و قدرتی نامحدود را اعمال می‌کرد. در سال ۱۹۲۸، استالین اولین برنامه پنج‌ساله خود را ارائه نمود، برنامه اقتصاد جدید (NEP) را آزاد نمود، این اولین برنامه از شمار برنامه‌هایی بود که با هدف تجمع سریع منابع سرمایه در دست دولت بود و فشار زیادی بر نیروی کار تحمیل می‌شد.

در حالی که برنامه‌های پنج‌ساله به پیش می‌رفت، استالین قدرت شخصی خود را نیز محکم‌تر می‌ساخت. پلیس مخفی شوروی نیز ده‌ها هزار نفر از شهروندان شوروی را دستگیر، تبعید و یا اعدام نمود. از میان‌شش عضو اصلی بازمانده از کمیته اجرائی پولیتبورو در سال ۱۹۲۰ که با لنین بودند، همگی توسط استالین از حزب پاکسازی شدند. بلشویک‌های قدیمی که به لنین وفادار بودند، افسران بلندپایه ارتش سرخ، و مدیران صنعتی در این پاکسازی‌های بزرگ از کار برکنار شدند. پاکسازی‌ها در دیگر جمهوری‌های شوروی به امر تمرکز کنترل در اتحاد جماهیر شوروی کمک نمود.

پس از مرگ استالین در سال ۱۹۵۳، رهبری شوروی به ترتیب، به نیکیتا خروشچف، لئونید برزنف، یور آنروف، کنستانتین چرنکو و به گورباچف رسید. پس از مرگ استالین تحولاتی که در رهبری شوروی صورت گرفت، هر چه بیش‌تر ضعف‌های اقتصادی این کشور را شدیدتر کرد. مثلاً در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، با وجود این که ابزار آلات و دیگر کالاها بیش‌تر بود، اما بر عکس در عرضه مهم مسکن و مواد غذایی کمبودهای اساسی وجود داشت و

کافی نبود. در این دوره فروپاشی فزاینده و علنی ساختارهای اقتصادی و سیاسی اتحاد شوروی، و تعدیل و اصلاحات بود. تلاش گورباچف، تا سال ۱۹۹۱ برای کنترل بحران شوروی به جایی رسید که ماموران داخلی حکومت و طرفداران سرمایه داری دولتی، شبه کودتای ماه اوت را سازمان دهی کردند که موقعیت سیاسی گورباچف را بیش از پیش متزلزل کرد که سرآغازی برای فروپاشی کامل شوروی شد.

پس از فروپاشی شوروی، گورباچف، رقیب قدیمی خود و اولین رئیس جمهوری پس از دوران شوروی سابق، بوریس یلتسین را به از هم پاشاندن شوروی به منظور ارتقای منافع شخصی خود متهم نمود.

بدین ترتیب، ملی گرایی یک معضل لاینحل شوروی بود که در اواخر دهه ۱۹۸۰، اوج گرفت. در نتیجه کشمکش و تنش میان آن هایی که می خواستند شوروی را یک پارچه نگهدارند و گروهی که فقط خواهان ایجاد کشور قدرتمند روسیه بودند و یا در جمهوری هایی مانند آذربایجان عملاً حکومت شوروی قدرت خود را از دست داده بود، هر چه بیش تر تشدید شد.

اتحاد شوروی، به طور رسمی در ۲۵ دسامبر ۱۹۹۱ از هم پاشید. آخرین اقدام انتقال قدرت از اتحاد شوروی به روسیه، با انتقال «اسناد» مربوط به کدهایی بود که اطلاعات مربوط به تسلیحات هسته ای این کشور را از گورباچف به یلتسین منتقل می ساخت.

پس از بحران مالی سال ۱۹۹۸، یلتسین در پایان دوره زمامداری سیاسی خود قرار گرفت. درست چند ساعت پیش از آغاز اولین روز سال ۲۰۰۰، یلتسین، استعفا خود را اعلام کرد، و دولت را به دست نخست وزیر کم تر شناخته شده خود، یعنی ولادیمیر پوتین انتقال داد. پوتین، یک افسر سابق (کا.گ.ب) و رئیس سازمان جانشین (کا.گ.ب) پس از فروپاشی شوروی بود. در ۲۶ مارس سال ۲۰۰۰، رئیس جمهور تازه به سادگی رقبای خود را در انتخابات ریاست جمهوری شکست داد و در اولین دور رای گیری پیروز شد. در انتخابات ریاست جمهوری روسیه در سال ۲۰۰۴ نیز اعلام شد که پوتین، ۷۱ درصد آراء را کسب کرده است.

### ده روزی که دنیا را لرزاند!

جان رید، یک ژورنالیست انترناسیونالیست آمریکایی، به روسیه سفر کرد تا مردم جهان را در جریان واقعیات انقلاب کارگری سوسیالیستی این کشور قرار دهد. نتیجه مسافرت جان رید به روسیه، کتابی تاریخی بود به نام «ده روزی که دنیا را لرزاند». جان رید، با این کتاب، از یک سو تحریفات بورژوازی بین المللی در مورد انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ را کنار زد و از سوی دیگر، واقعیات بزرگ ترین انقلاب جهانی را به بهترین وجهی به مردم جهان شناساند.

جان رید، در روسیه در حال انقلاب، در همه جا، در جبهه جنگ، در میان سربازان، کارگران، دهقانان، در صف نان، تئاترهای شبانه پتروگراد، محافل سرمایه داران، جلسات روشنفکران و نویسندگان و هنرمندان و در گنگره های احزاب سیاسی حاضر می شد و وقایع انقلاب را از نزدیک و مستقیماً دنبال می کرد.

از این رو، کتاب «ده روزی که دنیا را لرزاند»، خواننده را با لحظات با شکوه و واقعیات و عمق انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه آشنا می کند.

جان رید، می نویسد: «... سراسر روسیه خواندن می آموخت. سیاست، اقتصاد و تاریخ می خواند، زیرا مردم می خواستند بدانند ... در هر شهر و اغلب قصبات، در سرتاسر جبهه، هر دسته سیاسی روزنامه خود را داشت و گاه دارای چند روزنامه بود. صدها هزار رساله و نشریه از طریق هزاران سازمان پخش می شد و به داخل ارتش و به دهات، به درون کارخانه ها و در میان کوچه ها راه می یافت و منتشر می شد. عطش برای کسب دانشی که مدت های مدید بر روی مردم بسته بود در اثر انقلاب به نحو شگرفی امکان بروز یافت. ... در پتروگراد همیشه سه چهار مجمع بر قرار بود که هرگونه تلاشی برای محدود ساختن زمان سخنرانی ناطقین با ممانعت قاطع روبرو می شد و هر فرد امکان کامل می یافت تا هر احساس و نظری را که دارد بیان کند...»

جان رید، لحظات پیچیده و پرشکوهی از انقلاب اکتبر را به زیبایی توصیف می کند که چگونه هم در رهبری حزب بلشویک و هم در میان توده کارگران و دهقانان در مورد قیام علیه حکومت تزاری اختلاف بود: «سپس کارگری خشن و زمخت از جای برخاست و با چهره ای در هم فشرده از خشم و با لحنی پر از خشونت گفت: «من از طرف پرولتاریای پتروگراد حرف می زنم. ما طرفدار قیام هستیم. شما به راه خودتان بروید. اما از حالا من به شما گوشزد می کنم که اگر شما جلو انحلال شوراهای را نگیرید، حساب ما با شما پاک است.»

در کتاب «ده روزی که دنیا را لرزاند»، جان رید، مردم دنیا را با رهبری لنین آشنا می کند: «روز سوم نوامبر، رهبران بلشویک در جلسه مشاوره تاریخی خود گرد آمدند. در آن جلسه لنین گفت: ۲۴ اکتبر برای اقدام خیلی زود است. قیام احتیاج به پا به ای در سراسر روسیه دارد. و تا روز ۲۴ اکتبر هنوز همه نمایندگان به گنگره نرسیده اند. از جانب دیگر، ۲۶ اکتبر برای عمل خیلی دیر است. تا این زمان گنگره تشکیل یافته و برای یک جلسه بزرگ، اخذ تصمیمات سریع و قاطع دشوار است. ما باید روز ۲۵ اکتبر اقدام کنیم. - در روز گشایش گنگره - تا بتوانیم به گنگره بگوییم: این است قدرت حاکمه! با آن چه خواهید کرد؟»

کتاب جان رید، از گنگره شوراهای سراسری روسیه چنین گزارش می دهد: «ناگهان تحت تاثیر یک انگیزه درونی همه به پا خاستند و ما مشاهده کردیم که به اتفاق هم با آهنگ یک دست که هر لحظه اوج می گرفت، سرود بین المللی را می سرانیم. سربازی سال خورده با موهای خاکستری مانند کودکی بغض کرده بود. الکساندر کولونتای تند تند می کوشید تا با به هم زدن چشم ها جلو اشک های خود را بگیرد. هلهله عظیمی سراسر تالار را مملو ساخته بود که پنجره و درها را می شکافت و آرام و ضعیف در آسمان محو می شد. ... و در پایان سرود، آن لحظه که در میان سکوت ناراحت کننده سر پای ایستاده بودیم یکی از پشت سر فریاد زد: «رفقا! آن هایی را به خاطر بیاوریم که در راه آزادی جان دادند...»

جان رید، با کوشش بی نظیری تا آخرین لحظات انقلاب اکتبر را به گوش جهانیان رساند. به عنوان نماینده حزب کارگری کمونیست آمریکا در انترناسیونال کمونیستی شرکت کرد. او، از کنفرانسی به کنفرانس دیگر، از گنگره ای به گنگره ای دیگر رفت تا مبلغ انقلاب کارگری سوسیالیستی روسیه شود. سرانجام جان رید، در اثر فشار

کار، در جبهه های جنگ به بیماری تیفوس مبتلا شد و در سال ۱۹۲۰، در سن ۳۳ سالگی در حالی که تب شدیدی داشت با این بیماری چشم از جهان فرویست. جان رید، در میدان سرخ، پای دیوار کرملین به خاک سپرده شد.

لنین، در مورد جان رید و کتابش نوشت: «با علاقه و توجهی فراوان کتاب جان رید «ده روزی که دنیا را لرزاند» را خواندم. من خواندن این کتاب را به تمام کارگران جهان توصیه می کنم. این کتابی است که من آرزو دارم در میلیون ها نسخه به چاپ برسد و به همه زبان ها ترجمه شود. این کتاب حقیقی ترین و روشن ترین تصویر از حوادثی است که وقوف بر آن ها برای فهم چگونگی انقلاب پرولتاریا و دیکتاتوری پرولتاریا دارای اهمیتی بسزاست. این مسائل با گسترش بسیار مورد بحث و بررسی قرار دارد. اما هر کس پیش از این که این اندیشه ها را قبول یا رد کند باید به اهمیت تصمیم خویش واقف باشد. کتاب جان رید بدون تردید در روشن کردن مسئله ای که مسئله اساسی نهضت کارگری بین المللی است کمک خواهد کرد.»

## جمع بندی

بدین ترتیب، امید و آرزوی کارگران سوسیالیست و حتا خود لنین، در مقطع انقلاب ۱۹۱۷، این بود که «دستگاه رهبری تازه ای از دل شوراها سر برخواهد آورد» و «نظام سوسیالیستی استقرار یابد». اما متاسفانه چنین نشد. اگر چند سال اول انقلاب را به دلیل محاصره امپریالیست ها، جنگ داخلی، فقر و گرسنگی را دروان «کمونیسم جنگی» در نظر بگیریم؛ و همچنین برنامه اقتصادی «نپ» که لنین خود آن را يك اقتصاد بورژوازی نامیده بود و برای يك دوره معین برای سازمان دهی و سامان دهی اقتصاد کشور تعیین شده بود، استالین، در سال ۱۹۲۸، برنامه اقتصادی «نپ» را اقتصاد سوسیالیستی نامید، در حالی که بعد از این دوران ملزومات اقتصادی و اجتماعی حاکمیت طبقه کارگر و سازمان دهی اقتصاد سوسیالیستی موجود بود. بنابراین، اعلام استقرار سوسیالیسم در شوروی توسط استالین، غیر از استقرار سرمایه داری دولتی و سوسیالیسم بورژوازی و کنار زدن طبقه کارگر از حاکمیت و برقراری حاکمیت حزبی چیز دیگری نبود.

بلشویک ها واقعا در عرصه سیاسی حرفه ای و مهارت کامل داشتند، بر عکس در عرصه اقتصاد بی تجربه بودند و به همین دلیل در این عرصه نتوانستند آلترناتیو اقتصاد سوسیالیستی را سازمان دهند.

امروز درباره دلایل این ناکامی شوروی، بحث ها و تحلیل های زیادی صورت گرفته است. درس اساسی تجربه شوروی برای کمونیست ها این است که انقلاب سوسیالیستی کارگری، بدون خلع ید کامل از بورژوازی و بدون ایجاد یک انقلاب در بنیاد اقتصادی جامعه، محکوم به شکست است و هر پیروزی سیاسی ای طبقاتی بدون این انقلاب اقتصادی، سرانجام خوبی برای طبقه کارگر نخواهد داشت و نهایتا به ناکامی منجر خواهد شد. انقلاب در مناسبات اقتصادی، نه تحمیل پاره ای اصلاحات به نظام موجود، بلکه اساسا این انقلاب لغو مالکیت خصوصی و کار مزدی و برقراری مالکیت اشتراکی کردن بر کل وسائل تولید و توزیع است. انقلابی که هرگز در شوروی روی نداد. علاوه براین، حزب کمونیست شوروی حاکمیت خود را به جای حاکمیت طبقه به جامعه تحمیل کرد. این ها اصول پایه ای مارکسیستی است که عدول از آن ها راهی جز شکست ثمر دیگری برای طبقه کارگر و از این طریق کل جامعه ندارد.

حزب ما، یعنی حزب کمونیست ایران، سال ها قبل از فروپاشی شوروی، با مطالعه همه جانبه انقلاب روسیه و دلایل اقتصادی و سیاسی و اجتماعی شکست این انقلاب را از موضع طبقه کارگر در «بولتن شوروی» مورد نقد و بحث و بررسی قرار دارد تا به جامعه نشان دهد که اقتصاد شوروی و واقعیات اجتماعی آن، ربطی به اقتصاد سوسیالیستی نداشته و حزب کمونیست شوروی به عنوان حزب حاکم، از اواخر دهه سی از کمونیسم دور شد. دولت شوروی، شوراها و کمیته های کارخانه را از حاکمیت کنار زد؛ این حزب در قدرت، اقتصاد سرمایه داری دولتی را در پیش گرفت و به کار مزدی ادامه داد. در چنین موقعیتی، تفاوت عمده موقعیت اقتصادی طبقه کارگر بلوک شوروی با طبقه کارگر بلوک غرب در این مسئله بود که در بلوک شوروی، مزد کارگر توسط دولت پرداخت می شد و در غرب توسط سرمایه داری خصوصی، در عین حال در هر دو بلوک طبقه کارگر استثمار می شد. در حالی که برای طبقه کارگر فرقی نمی کند که نیروی کارش را چه کسی می خرد و چه کسی مزد او را پرداخت می کند. آن چه که برای طبقه کارگر اهمیت حیاتی دارد مبارزه برای واژگونی سرمایه داری و کسب قدرت سیاسی، و حرکت به سوی لغو کار مزدی و مالکیت خصوصی و ساختن جامعه ای آزاد و برابر و انسانی بدون طبقه است. چنین حرکتی در اوایل انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه، به ویژه از سوی لنین مطرح بود، اما سال های بعد، به ویژه حدود یک دهه پس از آن، این انقلاب از مسیر اصلی کارگری سوسیالیستی خود منحرف شد. سکان این انحراف نیز مستقیما در دست دولت شوروی به رهبری استالین بود.

سرانجام سوسیالیسم در شوروی شکست خورد و پس از فروپاشی آن شهروندان شوروی سابق به شرایط بدتر مشکلات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی دچار شدند. کودتا در شوروی آخرین مقاومت و تلاش نیروهای سرمایه داری دولتی در مقابل بازار آزاد بود و به نتایجی مخالف اهداف گردانندگانش منجر شد و به یک اقلیت راست افراطی میدان عمل بسیار داد تا امور کشور را در دست گیرند. بدین ترتیب، تاریخ نوین شوروی که از سال ۱۹۲۲ آغاز شده بود در سال ۱۹۹۱ با فروپاشی آن به پایان رسید.

بعد از جنگ دوم در اروپای غربی و آمریکا، حتی سال ها پس از فروپاشی شوروی، آگاهانه این طور تبلیغات می شد که کمونیسم را با دولت شوروی یکی بگیرند تا فروپاشی این دولت را در افکار عمومی فروپاشی کمونیسم بنامند. اما هر کس که کوچک ترین اطلاعی از جنبش کمونیستی و تاریخی مبارزه طبقاتی داشته باشد خوب می داند که برخلاف ادعای این بلوک، عملکردهای اقتصادی و سیاسی بلوک شوروی، در بهترین حالت چیزی جز شبه کمونیست و شبه سوسیالیست نبوده است. احزاب پروروس نیز احزابی بودند که به جای الگوی اقتصاد سوسیالیستی، الگوی سرمایه داری دولتی را انتخاب کرده بودند. بسیاری از آن ها پس از فروپاشی شوروی، حتی نام کمونیست را حذف کردند و خود را احزاب و سازمان های «چپ» نامیدند. در خود بلوک شوروی نیز

گرایش‌های مذهبی و ناسیونالیستی رشد کرد و بسیاری از احزاب و رهبران سابق حزب کمونیست شوروی به رهبران راست و دو آتشه ناسیونالیست محلی تبدیل شدند و قدرت را در دست گرفتند.

تا آن جا که به سوسیالیسم کارگری، و مارکسیسم به عنوان چهارچوب فکری و تئوریک آن، مربوط می شود شکست دولت شوروی و سوسیالیسم روسی، نه شکست سوسیالیسم است و نه پایان کمونیسم. این شکست و پایان نوع مشخصی از سوسیالیسم و مدل سرمایه داری دولتی است. امروز دیگر پافشاری بورژوازی بین المللی و تئوریسین‌هایشان مبنی بر تداعی کردن فروپاشی شوروی با کمونیسم، چندان خریدار ندارد. اساساً مبارزه در جهت سوسیالیسم علمی با هدف واژگونی سرمایه داری و پایان دادن استثمار انسان از انسان آرزوی دایمی بشر است.

حزب کمونیست شوروی، تاریخ پرفراز و نشیبی را پشت سر گذاشته و از يك سازمان کادرهای حرفه ای سیاسی به يك جنبش توده‌ای کارگری و انترناسیونالیستی تبدیل شد. لنین، به عنوان یکی از سرشناس ترین رهبران و متفکران جنبش کمونیستی از بنیان گذاران این حزب، تا هنگامی که در سال ۱۹۲۳ برای همیشه چشم از جهان فرو بست، در همه مراحل سیر تاریخی برای حکومت کارگری با مناسبات شورایی یک لحظه از مبارزه دست نکشید. حزب کمونیست شوروی و لنین، از اعضای فعال انترناسیونال بودند و در این راه آموزه های مارکس و انگلس را به خوبی یاد گرفته بودند. اما بزرگ ترین ضعف بلشویک ها و به طور کلی طبقه کارگر روسیه در سازمان دهی اقتصادی متفاوت از سرمایه داری بورژوایی بود. نپ، به عنوان سرمایه داری دولتی که به گفته لنین قرار بود یک دوره جابجایی گوی کمونیسم جنگی، فحطی و گرسنگی، جنگ داخلی و محاصره امپریالیستی شود، پس از مرگ لنین، به الگوی دایمی حکومت شوروی تبدیل شد. شوراهای کارگری و کمیته های کارخانه از حکومت کنار زده شدند و در حاشیه قرار گرفتند. همچنین تصفیه های شدیدی در درون حزب صورت گرفت و بورکراسی حزبی به جای دموکراسی پرولتری در حکومت تثبیت گردید که سرانجام به فروپاشی بلوک شوروی انجامید.

پی شک باید تاکید کرد گرچه انقلاب ۱۹۱۷ شکست خورد؛ اما سوسیالیسم علمی که مارکس و انگلس بینان گذار آن هستند، علم رهایی بشر از ستم و استثمار سرمایه داری، علمی خلاق و بالنده و ناظر بر مبارزه دایمی طبقه کارگر متشکل و آگاه بر علیه سرمایه داری و نظم موجود است. تنها انقلاب جهانی پرولتاریاست که به تبعیض، نابرابری، سرکوب، جنگ، کشتار و خشونت و ستم و استثمار سرمایه داری پایان می دهد و جامعه ای آزاد و برابر و انسانی می سازد. از این زاویه نقد و بررسی عمیق تر و همه جانبه تر و واقعی تر ارزش های طبقاتی انقلاب کارگری سوسیالیستی اکتبر ۱۹۱۷ روسیه، و استفاده از تجارب انقلابات دیگر امری مهم برای طبقه کارگر و همه نیروهای کمونیست است.

انقلاب کارگری سوسیالیستی اکتبر ۱۹۱۷ روسیه، انقلابی عظیم، با شکوه و فراموش نشدنی است که تجارب و درس ها و آموزه های آن، برای انقلابات آتی کارگری سوسیالیستی ضروری است.

اکتبر ۲۰۰۷